مجموعه آثار ۱۱ - تاریخ تمدن ۱

دکتر شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۰۰۰۰

تعداد صفحه : ۰۳

آخرین بررسی : ۸۷/۰۴

تاریخ تحریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : تعریفِ تاریخ

تعریفِ تاریخ

تاریخ اطلاع بر گذشته‌ها نیست، تاریخ مجموعهٔ حوادثی که پیش از این روی داده، نیست، تاریخ مطالعهٔ فرهنگ‌های مستقل، تمدن‌های مستقل و جامعه‌های مستقل و اقوام و نژادهای مشخص و معین در یک عصرِ خاص نیست. تاریخ حتی اطلاع بر تغییرات و تحولاتِ مختلفِ این واقعیت‌ها در طولِ زمان و ادوارِ مختلف نیست. تاریخ، تاریخِ ادبیات، شعر یا هنری که نویسنده، شاعر یا هنرمندی به نامِ مورخ با انتخابِ عناصرِ موجود در گذشته خَلق می‌کند و خود طبقِ ذوق، عقیده، و آرمانِ خویش بدان شکل و جهت و معنیِ خاص می‌بخشد، نیست. تاریخ آیینهٔ عبرت نیست. تاریخ گفتگو از آنچه بوده است و دیگر نیست، نیست. تاریخ گذشته‌ای است که زمانِ حال را پدید آورده است. تاریخ حرکتی است که به سوی آینده در جریان است، تاریخ (عمرِ نوعِ انسان) است. چنانکه یک فردِ انسان واقعیتی است که در مسیرِ عمر، طیِ سال‌های زندگی‌اش از تولد تا حال "شکل گرفته" و "شخصیت یافته" است، نوعِ انسان نیز در مسیرِ عمرش یعنی "تاریخ"، که در طیِ آن زندگی کرده است، به شکلِ کنونی رسیده است. بنابراین مبالغه‌آمیز نخواهد بود اگر به زبانِ اگزیستانسیالیسم بگوییم : انسان "وجودی" است که در "تاریخ" "ماهیت" می‌گیرد.

بنابراین تاریخ، آفرینندهٔ "چگونگیِ" انسان است و از اینرو تاریخ، سرگذشتِ "انسان گشتنِ" این حیوانی است که بر روی دو پایش راه می‌رود و این سرگذشت که چنین رسالتِ دقیق و عظیمی را بر عهده دارد، و به این دقت انجام داده است، نمی‌تواند بر عبث و بیهوده و تصادفی و بی‌جهت و فاقدِ علیت و وحدتِ عینی و حقیقتِ علمی باشد، همچنان که عمرِ فرد بر اساسِ قوانینِ کلی و اصولِ عام و قابلِ تجزیه و تحلیل و پیش‌بینی در جریان است و مراحلِ مختلف‌اش طبقِ موازینِ دقیق و مشخصِ منطقی و علمیِ پیاپی می‌رسند و از یکدیگر منشعب می‌شوند.

عمرِ یک جامعه یا نوعِ بشر واقعیتِ پیوسته‌ای است که در طیِ زمان حرکت دارد و تحول می‌یابد و از قوانینِ معین و قواعدِ ثابتِ مشخصی پیروی می‌کند و کشفِ این قوانین و قواعد، علمِ تاریخ را پدید می‌آوَرَد و بنابراین علمِ تاریخ، "علمِ شدنِ انسان" است و چون انسان هم‌اکنون و نیز همیشه در حالِ "شدن" است بنابراین، تاریخ، شناختِ گذشتهٔ انسان نیست، شناختِ چگونگیِ شدنِ انسان و علل و عوامل و قوانینِ تغییر و تحول و رشد و تکامل و بیماری و سلامت

و ضعف و قدرتِ انسان و جامعهٔ انسانی است. بنابراین بررسی و مطالعهٔ اقوام و جوامع و حوادثِ گذشته، خودِ تاریخ نیست، بلکه نمونه‌های جزئی و عینی‌اند که مورخ از این طریق می‌کوشد تا قوانینِ علمیِ تاریخ را کشف کند، قوانینِ علمی‌ای که هم انسان را می‌شناساند و جامعهٔ انسانی را و کیفیتِ تکوینِ آن را و هم حال و آیندهٔ نوعِ انسان و تقدیرِ تاریخیِ او را و به خصوص به انسانِ آگاه ـ که تاریخ به او آموخته است که قوانینِ حرکت و تحول و تکوینِ جامعه و تمدن و نوعِ انسان کدام‌اند و معلولِ چه عللی ـ این توانایی و شناخت را می‌دهد که با چه تکنیکی می‌تواند ارادهٔ خود را بر جبرِ علمیِ حاکم بر جامعهٔ بشری و عواملِ تحول و رشد و انحطاط و ارتقاء و رکود و انقلابِ آن آگاهانه تحمیل کند و با پی بردن به "تقدیرِ تاریخیِ" جامعهٔ خویش "تقدیرِ آزادیِ" خود را جانشین آن سازد و چنان که در گیاه‌شناسی و جانورشناسی و طبیعت‌شناسی با کشفِ قوانینِ حیات و حرکت، بر آنها مسلط می‌شود و به جای آنکه مثلِ همیشه مقهور و مجبورِ جبرِ طبیعت باشد، جبرِ طبیعت را در اختیار و استخدامِ خود می‌کشد، با شناختِ تاریخ، جبرِ تاریخ را مهار می‌کند و با کشفِ چگونگیِ شدنِ خویش، "شدنِ خویش" را به دلخواهِ خویش در قبضهٔ قدرتِ خویش می‌گیرد و بدین گونه انسان نه تنها به "خودشناسی" بلکه به خودسازی می‌رسد و این موجودِ مخلوقِ آفریدهٔ دست‌های طبیعت و تاریخ، آفریدگارِ خویش می‌گردد و خداوندگارِ طبیعت و تاریخِ خویش و اینجا است که سخنِ مذهب که انسان جانشینِ خدا و خویشاوند و همانندِ خداست و سخنِ نیچه که انسان خدا شده است و سخنِ هگل که خدا در انسان تجلی می‌کند و آرزوی افسانه‌ایِ یونانیان که همواره با خدایان رقابت می‌کردند و بالاخره پایانِ رنجِ جاویدِ انسان، این نیمه‌خدایی که زندانیِ نیروهای قاهرِ طبیعت است، تحقق می‌یابد و انسان به خدا باز می‌گردد و بهشتِ گمشده‌اش را باز می‌یابد. آنگاه که علمِ طبیعت او را از زندانِ طبیعت و علمِ تاریخ او را از زندانِ گذشته و علمِ جامعه از جبرِ اجتماع و مذهب (خودآگاهیِ شگفتِ مبتنی بر جهان‌بینی، بینایی، و عشق) از زندانِ خویشتن رهایش سازد.